

بررسی تطبیقی اندیشه‌های آرمانشهری در

اشعار نیمایوشیج و والت ویتمن

فاطمه کریمی*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

محمد طاهری**

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۳، تاریخ تصویب: ۹۷/۰۹/۰۳، تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۹۹)

چکیده

اندیشه‌ی آرمانشهری به معنای توصیف و آرزوی پیدایی جامعه‌ای آرمانی که در آن همه ارزش‌های انسانی به کمال رسیده باشد و همگان در پناه اندیشه و خرد، در کنار هم با مسالمت می‌زیند، قدمتی به درازنای تاریخ دارد. چنانکه می‌توان مدعی شد که هدف غایی و ادعایی همه‌ی ادیان، مذاهب و فرمانروایان در طول تاریخ؛ نیل به چنین جامعه‌ای بوده است، بنابراین، طبیعی است که این اندیشه از دیرباز مورد توجه فلاسفه و اندیشمندان جهان قرار گرفته و بزرگانی چون افلاطون و توماس مور در جهان غرب، و فارابی در جهان شرق هر یک از دیدگاه خویش ویژگی‌های آن را برشمرده‌اند و راه دستیابی بدان را نیز به گمان خویش ترسیم کرده‌اند. از دیگر سو، شعر و ادب به عنوان تجلی‌گاه آرمان‌های بشری، همواره بستری مناسب برای تجسم بخشیدن به مدینه‌ای فاضله بوده و هریک از شاعران، به فراخور شرایط زمان و مکانی که در آن می‌زیسته‌اند، کم و بیش بدان توجه کرده و تصویری از جامعه‌ی آرمانی نگاه خویش را به دست داده‌اند. در این پژوهش؛ اندیشه‌های آرمانشهری نیمایوشیج و والت ویتمن را، به عنوان نمایندگانی از شرق و غرب جهانی که در آستانه‌ی سده‌ی بیستم دستخوش دگرگونی‌های شگرف بود، مورد بررسی و تطبیق قرار گرفته است. مهمترین وجه مشترک این دو شاعر که تفکرات آرمانشهری آن دو را قابل بررسی و مقایسه می‌کند، به دوش گرفتن پرچم تحول شعر و بازتعریف مسئولیت شاعر به عنوان روشنفکر متعهد در جامعه‌ی خود و در آستانه‌ی رویارویی با مختصات عصر مدرنیته است.

واژه گان کلیدی: مدینه‌ی فاضله، آرمانشهر، نیمایوشیج، والت ویتمن، ادبیات تطبیقی.

* E-mail: karimimarjan4@gmail.com

**E-mail mtaheri@basu.ac.ir (نویسنده مسئول)

مقدمه

آرمانشهر، با تعبیرات مختلفی چون: مدینه‌ی فاضله، ناکجاآباد، شهر خدا و هیجستان (صلیبا، ۱۳۷۱: ۱۵۲-۱۵۳) و در اصطلاح غربی آن اتوپیا^۱ به‌جامعه‌ی آرمانی و ایده‌آل انسانی گفته می‌شود. شهری متعالی با ساختاری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و... که بتواند بیشترین شهروندان خود را به‌بیشترین سعادت ممکن برساند (مور، ۱۳۶۱: ۹). در این سرزمین رویایی، همه‌ی مردم با نیک‌بختی و سعادت در کنار یکدیگر، در صلح و آرامش به‌سر می‌برند و در آن جا از ظلم و فساد، اثری نیست؛ هر کس مطابق میل و استعداد خویش در آن زندگی می‌کند و پیشه‌اش را برمی‌گزیند. در آنجا همه‌ی امور مبتنی بر قانون، در جای خود قرار دارد و کسی از آن تخلف نمی‌کند، زیرا همگان مصلحت خویش و دیگران را اجرای قوانین حکیمانه و عادلانه می‌دانند (روویون، ۱۳۸۵: ۵).

از آنجا که انسان بذاته موجودی آرمانخواه و کمال‌جوست، ویژگی‌های اتوپیا را کم و بیش می‌توان در همه‌ی شاهکارهای ادبی و هنری و به‌طور کلی بیشتر موارث فرهنگی مشاهده کرد. بنابراین، تعجبی ندارد اگر از این شهر آرمانی در همه‌ی فرهنگ‌ها، جوامع و مذاهب به‌نوعی یاد شده باشد؛ چنانکه رد پای این انگاره را در کتاب‌هایی چون جمهوری افلاطون و حتی پیشتر از آن در حماسه‌ی باستانی گیلگمش متعلق به دو هزار سال پیش از میلاد بازشناسی کرده‌اند (اصیل، ۱۳۷۱: ۱۸).

ایمان و یا دست‌کم آرزوی تحقق چنین رویایی، بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران را در طول تاریخ برآن داشته که هر یک از دیدگاه خود طرحی برای برپایی چنین نظامی در نظر بگیرند و یا توصیفی از آن به‌دست دهند. چنین اندیشه و نگره‌ای را اندیشه‌ی آرمانشهری یا آرمانشهرگرایی نامیده‌اند. این اندیشه در بطن خود دارای دو ویژگی سلبی و ایجابی است. از یک‌سو، نقایص و معایب وضعیت جوامع بشری را آشکار و محکوم می‌کند و از سوی دیگر؛ نظام آرمانی خود را که بری از همه‌ی معایب طرف مقابل است، قطب مقابل آن گذارده و واجد مزایای عالی معرفی می‌کند (Segal, 2005:5).

درباره‌ی مفهوم آرمانشهر که در جهان اسلام آن را مدینه فاضله‌ی نامیده‌اند، آرای حکیمان مسلمان در نهایت، متوجه نیل به سعادت آحاد بشر در چنین شهری است. فارابی (۱۳۶۱: ۱۱۸) در این باره می‌گوید: «مدینه‌ی فاضله؛ مدینه‌ای است که مقصود حقیقی از اجتماع در آن، تعاون بر اموری است که موجب حصول به سعادت آدمی است...» و خواجه‌نصیر

^۱ Utopia

توسی (۱۳۹۱: ۲۴۲ و ۲۵۷) شرط رسیدن به این سعادت را از یک طرف، اداره‌ی امور به‌دست حکیمان و فاضلان و از سوی دیگر وداد و دوستی و یکدلی اهالی آن می‌داند: «مدینه‌ی فاضله؛ مدینه‌ای است که ساکنان آن کوشش کنند که سعادت حقیقی را به‌دست آورند. اداره‌ی چنین مدینه‌ای به‌دست حکیمان و فاضلان باشد... اهل مدینه فاضله اگرچه مختلف باشند، در اقصای عالم، به حقیقت متفق باشند؛ چه، دل‌های ایشان با یکدیگر راست بود و به‌محبت یکدیگر متحلی باشند و مانند یک شخص باشند در تالف و تودد». ابن‌سینا هم که از مدینه‌ی فاضله با لفظ مدینه‌ی عادلّه یاد می‌کند (۱۴۰۴: ۶۲)، کسب سعادت دنیوی و اخروی را هدف آرمانی آن می‌داند. به‌همین سیاق، ملاصدرا (۱۳۸۰: ۴۹۱) بر همدلی اهالی آرمانشهر تاکید ورزیده است.

در جهان غرب، اصطلاح اتوپیا اگر چه از آغاز قرن شانزدهم میلادی وارد فرهنگ اصطلاحات سیاسی و ادبی و جامعه‌شناسی شد و بر سر زبان‌ها افتاد؛ اما چنانکه گفتیم؛ افلاطون نخستین‌بار ویژگی‌های جامعه‌ی آرمانی را تبیین کرده است. به‌هر روی صاحب‌نظران و فیلسوفان بسیاری در جهان غرب از افلاطون و ماکیاولی و توماس هابز گرفته تا سارتر و نیچه و مارکس، درباره‌ی جامعه و کشور آرمانی ابراز نظر کرده و در بیشتر شاهکارهای هنری و ادبی غربی، می‌توان رد پای از این انگاره را باز جست.

با دقت نظر بیشتر درمی‌یابیم که آرمانشهرگرایی یک تفکر اصلاحی و گاه حتی انقلابی است؛ بدین معنا که آرمانشهرگرایان با ناخرسندی از اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی خویش، شرایط عینی پیرامون خود را با آرمان‌های ذهنی خود در تضاد می‌بینند و با ارائه‌ی راهکار و طرح برون‌رفت از وضعیت موجود، دیگران را نیز به‌تغییر و دگرگونی تشویق می‌کنند. البته از آنجا که تاریخ هر سرزمینی با سرزمین‌های دیگر متفاوت است، ناگزیر، آرمانشهر مد نظر مصلحان آن نیز با دیگر کشورها تفاوت دارد. این بدان معناست که کهن‌الگوی آرمانشهر با وجود جهان‌شمول بودن معیارها؛ در پندار اندیشمندان مختلف، ممکن است مصادیق متفاوتی داشته باشد.

با برآمدن عصر رنسانس، مدینه‌های فاضله رنگ و بوی دیگر گرفت و آرمانشهرگرایی، خود را با مقتضیات دنیای مدرن تطبیق داد. در واقع آرمانشهرهای عصر جدید بر محور انسانگرایی و تشکیل دولت آرمانی شکل گرفت و جنبه‌ی آسمانی آن که در مدینه‌های فاضله‌ی پیشامدرن محور اصلی تلقی می‌شد؛ کمرنگ شد. با وقوع دگرگونی‌های سیاسی در سراسر جهان و به‌ویژه در اروپا، پس از انقلاب کبیر فرانسه و پیدایی اهداف سیاسی و اجتماعی

جدید، همچون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و تساوی طلبی زنان، این آرمان‌ها نیز به‌نگره‌ی اتوپیا راه یافت و در سروده‌ی شاعران عصر مدرن که پرچمداران آرمانخواهی محسوب می‌شدند، بروز و بازتاب یافت. شاعران عصر مشروطه در ایران، نمونه‌ی عالی این تجددطلبی و آرمانخواهی‌اند؛ چرا که در اشعار همه‌ی آن‌ها از ملک‌الشعرای بهار و ادیب‌الممالک سنت‌گرا گرفته تا چهره‌های پرشور و انقلابی همچون فرخی یزدی و میرزاده عشقی، همگی منتقد وضع موجود بودند و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی مقتضی انسان معاصر را فریاد می‌زدند.

نیما یوشیج، پایه‌گذار شعر نو فارسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. او نیز به‌شیوه‌ی خود به‌رسم زمان تحولات اجتماعی و سیاسی را رصد می‌کرد و خواهان گذر به‌شرایطی متفاوت بود؛ اما مزیتی شاخص بر معاصران خود داشت چرا که در کنار تأثیرپذیری از میراث‌داران ادب پارسی، همچون نظامی، مولوی، سعدی، حافظ، محتشم کاشانی و حتی غزالی و خواجه نصیرالدین، از طریق زبان فرانسه با ادبیات و فرهنگ غرب نیز در تماس بود (آرین پور، ۱۳۸۲: ۵۸۵) و افزون بر این، بیشتر ترجمه‌های فارسی آثار ادبی غرب را به‌قصد بهره‌گیری خلاقانه، مورد مطالعه و واکاوی قرار می‌داد. از این رو همه پژوهشگران اتفاق نظر دارند که شعر نو نیما محصول آشنایی نیما با ادبیات مغرب‌زمین به‌ویژه ادبیات فرانسه و شاعرانی چون پل الوار و آلفرد دووینی بوده و این تأثیرپذیری فقط به‌اخذ مضمون محدود نمی‌شود و فرم بیرونی، فرم درونی، توصیف و تصویر و شگردهای روایت را هم در بر می‌گیرد (محمدپور، ۱۳۹۸: ۲۲)؛ و هم از اینجاست که برخی از صاحب‌نظران نیما را پرچمدار تأثیرپذیری از شعر اروپایی می‌دانند و حتی برخی به‌تعریض، دوران شاعری او را «عصر ادب فرانسوی به‌زبان فارسی» لقب داده‌اند^۱ (Yousefi Behzadi, 2009: 123). باید در نظر داشت که شاعرانی چون پل الوار که بر نیما تأثیر گذارده‌اند، خود نیز متأثر از آرا و اشعار ویتمن بودند (الوار، ۱۳۹۳: ۱۱) و همچون او دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی خود را در قالب‌های نوین شعر جستجو می‌کردند. زمانی که نیما دست به‌قلم برد، در گستره‌ی سیاست مدت‌ها بود که شاعران را برنمی‌تافتند و خلق و خوی شخص نیما هم با دخالت مستقیم در فعالیت‌های سیاسی مبیانت داشت؛ اما در

^۱ - البته چنانکه می‌دانیم پیش از نیما، برخی از شاعران، همچون شمس کسمایی، میرزاده عشقی و ابوالقاسم لاهوتی تجربیاتی پراکنده در کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها و رهاشدن از وزن و قافیه مرسوم داشتند و تأثیر پذیری از شعر غربی منحصر به‌نیما نبود؛ چنانکه لاهوتی دو شعر معروف ویکتور هوگو یعنی سنگر خونین و کودک دلیر را به‌شعر فارسی ترجمه کرده بود؛ اما این نیما بود که به‌شعر آزاد تشخص بخشید و اصول آن را به‌عنوان قالب جدید شعر تبیین کرد.

عرصه‌ی شعر و شاعری، نیما برای خود و هم‌نسلانش این حق و بلکه وظیفه را قائل بود که دست به دگرگونی‌های بنیادین بزند؛ چرا که ایمان داشت بدون تحولی اساسی در قالب‌های کلیشه‌ای متداول، هرگونه نوآوری در ادبیات، ابتر و محدود خواهد ماند. یکی از الگوهایی که نیما در این هنجارگریزی مهم پیش روی خود داشت، والت ویتمن پرچمدار نوآوری شعر مدرن آمریکا بود؛ البته آشنایی نیما با زبان فرانسه و ادبیات غرب بود که زمینه‌ی تاثیرپذیری او از میراث ویتمن را میسر می‌کرد. ویتمن بجز شکستن کلیشه‌های مرسوم شعر در آمریکای سده‌ی نوزدهم، منادی آمال و آرزوهای نسل نو، یعنی تحقق حقوق اولیه‌ی انسانی نیز بود. آرزوهایی که آن روزها در مسلخ ظواهر مدرنیته، قربانی سرمایه‌داری منحنی مبتنی بر بهره‌کشی از کارگران و فرودستان شده بود.

آنچه که در پی خواهد آمد در صدد اثبات این مدعا است که نیما آگاهانه یا ناخودآگاه تحت تاثیر یکی از اصلی‌ترین عناصر فکری ویتمن، یعنی اندیشه‌ی آرمانشهرگرایی او بوده است. شواهد شعری که با بنمایه‌ی آرمانخواهی از این دو شاعر پرچمدار سنت‌شکنی در دو جغرافیای متفاوت ارائه خواهد شد، نشان می‌دهد که زمینه‌ساز این نگره‌ی مشترک فکری، شرایط بعضا مشابه سیاسی و اجتماعی و روحی ایشان بوده است. طبیعی است که تفاوت‌هایی نیز در شیوه‌ی بیان این مفهوم در سخن نیما و ویتمن وجود دارد که بدان نیز اشاره خواهیم کرد.

پیشینه‌ی پژوهش

در پژوهش‌های معاصر فارسی در گستره‌ی ادبیات تطبیقی، نخستین بار در سال ۱۳۷۵ در کنگره‌ی بزرگداشت یک‌صدمین سالروز تولد نیما در تهران، زمینه‌های تطبیق شعر و جایگاه ادبی ویتمن و نیما ضمن مقاله‌ای مورد واکاوی قرار گرفته است (علائی حسینی: ۱۳۷۸) در این مقاله، نویسنده با ارائه‌ی شرح حالی از دو شاعر، به برخی مناسبت‌ها و مشابهت‌های فکری میان ایشان پرداخته است و اعتقاد دارد که از میان شاعران و سخن‌پردازان جهانی، شعر و اندیشه والت ویتمن، بیشتر از دیگر شاعران به مفاهیم و مضامین نیما یوشیچ نزدیک است و به‌دروستی، مهم‌ترین زمینه‌ی اشتراک فکری آن‌دو را بشر دوستی و عشق به‌زندگی می‌داند (همان: ۳۴۸). سوای این، مقایسه والت ویتمن با چند تن دیگر از شاعران ایرانی کهن و معاصر نیز مورد توجه پژوهندگان بوده است؛ چنانکه برخی او را با شاعران کلاسیک فارسی یعنی سعدی (احمد سلطانی: ۱۳۸۸) و مولوی (رازانی و نیرومند: ۱۳۹۱) نیز تطبیق داده‌اند که هر چند در نوع خود با ادعای تاثیرگذاری عرفان ایرانی بر ویتمن جالب توجه می‌نماید؛ اما

متاسفانه تفاوت‌های فاحش اندیشه‌های نازک‌خیالانه‌ی ویتمن با تفکرات خاص عرفان ایرانی، از ارزش‌های تطبیقی این دو مقاله کاسته است؛ سوای اینکه دلیل قانع‌کننده‌ای مبنی بر اینکه ویتمن آشنایی مستقیم یا غیرمستقیم با عرفان کلاسیک فارسی داشته، در این دو مقاله دیده نمی‌شود. رقیب‌دوست (۱۳۸۴) با مقایسه‌ی دو شعر از سپهری و ویتمن اعتقاد دارد که سپهری از ویتمن تاثیر پذیرفته است که با توجه به‌ارائه‌ی مستندات قطعی در متن مقاله، از جمله نقل‌قولی از سپهری دال بر موانست وی با اشعار ویتمن، مدعایی صحیح است. تطبیق آرا و اندیشه‌های ویتمن و نیما به‌طور خاص در گستره‌ی بدعت‌ها و نوآوری‌های زبانی و ادبی نیز تنها در یک مقاله با موضوعیت "ارائه‌ی گفتمان نوآورانه"، توسط اسدی امجد و روحانی‌منش (۱۳۹۳) مورد توجه قرار گرفته‌است. ارائه‌ی مستندات و بررسی منطقی خط مشی سنت‌شکنی دو شاعر از ویژگی‌های بارز این مقاله است.

موضوع خاص آرمانشهر در اشعار نیما نیز دستمایه‌ی پژوهش‌های متعددی بوده است. علی‌زاده خیاط و صادقی شهپر (۱۳۹۴) آرمانشهر نیما و شاملو را در دو قطعه شعر مانلی و رکسانا مقایسه کرده‌اند. سالمی گروی و طالب‌زاده شوشتری (۱۳۹۴) هم در مقاله‌ای کوتاه جامعه‌ی آرمانی نیما را با شهر رویایی جبران خلیل جبران سنجیده‌اند و ویژگی مدینه‌ی فاضله‌ی مشترک آن دو را عاری بودن از هرگونه ظلم و فقر دانسته‌اند. افراسیابی و ممبینی (۱۳۹۴) هم برخی ویژگی‌های مشترک بین آرمانشهر در اندیشه‌های علی شریعتی و شعر "برف" نیما را تحلیل و بررسی کرده‌اند. به‌نظر ایشان، در این شعر، مناسبات انتقادی- آرمانشهری هنر با جامعه، به‌شکلی عالی نمایان شده است.

از دیگر سو، آرمانشهر از دیدگاه ویتمن در چند اثر پژوهشی در جهان غرب نیز مورد بحث قرار گرفته است. مهم‌ترین آن‌ها یک رساله‌ی دکتری است به‌نام *رویای آمریکایی و اعتلای آن در والت ویتمن*^۱ نوشته ماثیو ایگنوفو^۲ (۱۹۷۲) که متاسفانه هنوز به‌شکل کتاب منتشر نشده است. نویسنده‌ی این رساله به‌خوبی انگیزه ویتمن را در طرح عواطف و آرای آرمانجویانه تبیین کرده است و ریشه باورهای او را در همان اعتقاد مهاجران اروپایی اولیه به‌برپایی آرمانشهر رویایی خود در قاره‌ی نو یافته می‌داند.

^۱ *The American Dream and Its Culmination in Walt Whitman*

^۲ Matthew Ignoffo

اثر دیگر در این باره، مقاله‌ای است از جیسون هسلم^۱ (۲۰۱۷) تحت عنوان: "آرمانشهر کیفردهنده، ویتمن، هاوثرن و زندان هولناک"^۲. در این مقاله، نویسنده، شعری سمبولیک از ویتمن را با عنوان «آواز خوان زندان»^۳ با رمانی کوتاه از ناتانیل هاوثرن^۴ نویسنده‌ی برجسته آمریکایی (۱۸۶۴-۱۸۰۴) با عنوان *ماجرای عاشقانه بلیث دال*^۵ مقایسه کرده است؛ البته زندانی که ویتمن در شعر خود به تصویر کشیده، یک ضد آرمانشهر تمام عیار است و نمادی از یک جامعه‌ی بسته است که ساکنان آن زندگی در شرایطی دهشتناک سر می‌کنند. نویسنده‌ی مقاله، اوضاع شخصیت‌های رمان هاوثرن را مشابه وضعیت دردناک محبوسان زندان سمبولیک ویتمن می‌داند و به شرح توصیفات همسان در این دو اثر پرداخته است. روشن است که در این اثر قطب مقابل آرمانشهر و جنبه‌ی سلبی آن توصیف شده است.

اثر دیگر در این باب که مستقیماً به دیدگاه آرمانشهری ویتمن اشاره دارد، مصاحبه‌ای است که از ژاک داراس^۶ (۲۰۰۲) مترجم فرانسوی برگ‌های *علف با مجله‌ی اسپریت*^۷ با عنوان "والث ویتمن شاعر آرمانشهر آمریکایی"^۸ به زبان فرانسه در پاریس منتشر شده است. در این گفتگو داراس از این که ویتمن در اروپا هنوز جایگاه مناسب خود را نیافته گلايه می‌کند و مطالبی در باره‌ی برخی تناقضات موجود در آرمانشهرگرایی ویتمن و علت آن که به‌باور این مترجم، تضاد میان باورهای مذهبی ویتمن با باورهای اومانیستی او است، توضیح داده شده است.

۱- اندیشه‌های آرمانشهری نیما

تجلی تفکرات آرمانگرایانه‌ی نیما را باید در علاقه‌ی وافر او به‌نمادگرایی اجتماعی جستجو کرد. «نمادگرایی اجتماعی مقوله‌ی جدیدی است که نیما یوشیج همراه با دیگر نوآوری‌ها و تغییر و تحولات آن را وارد حوزه‌ی شعر کرد. او در شعرهای خود هم به‌دلیل فضای سیاسی حاکم بر عصرش و هم به‌دلیل گرایش‌های خاص ادبی، به‌ویژه از سال ۱۳۱۶ به‌بعد از نماد استفاده می‌کند» (رضایی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۲۹) و در این مسیر، آگاهانه از عنصر ابهام که مقتضای نمادگرایی است، بهره می‌گیرد. ابهام در شاعران نمادگرایی چون نیما، برخلاف آنچه

^۱ Jason Haslam

^۲ Punishing Utopia: Whitman, Hawthorne, and the Terrible Prison

^۳ The Singer in the Prison

^۴ Nathaniel Hawthorne

^۵ *The Blithedale Romance*

^۶ Jacques Darras

^۷ *Esprit*

^۸ Walt Whitman, poète de l'utopie américaine

که در شاعران اعصار گذشته مشاهده می‌شود، صرفاً وسیله‌ای برای معجب ساختن مخاطب نیست، بلکه هدفی والا را جستجو می‌کند که همانا ره یافتن به نوافق‌های ادبیات دوران جدید است. به‌دیگر سخن، ابهام نیمایی، راهبردی هوشمندانه و ابتکاری برای ارتقای کلام است که به‌منظور شکستن سنت‌های زنگار خورده در شعر پدیدار می‌شود و در واقع ابزار اعتراض شاعر علیه همه‌ی قید و بندهای مسلط دیرین حاکم بر ذهن و زبان ادبی است و ازین رو نمادگرایی نیما می‌تواند به‌خوبی ریشه‌های آرمان‌جویی او را آشکار سازد، چرا که او به‌شیوه‌ی شاعران سمبولیست اروپا از واقعیت ناخوشایند پیرامون خود قصد گریز دارد و با رها کردن ابتدال دنیای ملموس به‌جهانی برساخته در عرصه خیال پناه می‌برد و در چشم‌انداز شعر خود مدینه فاضله‌ای می‌سازد که در آن از پلشتی‌های این جهانی خبری نیست؛ ازین رو منطقی است که شاعرانی نمادگرا چون نیما را نخستین معماران آرمانشهر فلاسفه قلمداد کنیم. به‌عبارت دیگر، آنچه را که فیلسوفانی نظیر افلاطون و مور و نیچه و خواجه‌نصیر به‌توصیفش نشستند و سیاستمداران وعده برپایی آن را می‌دهند؛ اما هرگز نه می‌خواهند و نه می‌توانند آن را بنا کنند؛ سخنورانی مانند نیما و ویتمن به‌مدد جادوی الفاظ می‌سازند و حتی در عالم خیال در آن زندگی می‌کنند. از این رو منطقی است اگر آرمانشهر را جهانی تخیلی بدانیم که زاینده‌ی ذهن شاعران سرخورده‌ی دلتنگ از عالم واقع است و از اینجاست که سمبولیسم، این عرصه‌ی فراخ پرواز پرنده‌ی خیال، فضایی مناسب برای شاعران آرمانگرا فراهم می‌کند که فارغ از هر قید و بندی به‌توصیف مدینه فاضله خود بپردازند و مبلغ فضایل آن باشند. در شعر نیما، شب تاریک و ساحل، نماد وضعیت نامطلوب و روز و روشنایی و پهنه‌ی دریا نماد پیشرفت و شرایط بهتر است. قهرمانان او گاهی یک مرد و گاهی یک‌پرنده‌ی گرفتار شرایط نامطلوب و از تاریکی و دلتنگی ناخشنودند و در پی آنند که هر طور شده از این اوضاع رهایی یابند (تلفظ، ۶۵:۱۳۹۴)

نمونه‌ی عالی تجلی توصیف حالات روانی انسانی را که در جستجوی آرمانشهر پای در مسیر شناخت حقیقت نهاده، به‌روشنی می‌توان در منظومه‌ی مشهور "افسانه" که نخستین اثر سنت‌شکنانه‌ی نیما است، مشاهده کرد. «عاشق»؛ که نماد انسانی پای در زنجیر، اما در عین حال دل‌آگاه و کمال‌طلب است، با نماد هویت آرمانی خود، «افسانه»، طی گفت و شنیده‌ی مفصل و طولانی به‌مناظره می‌نشیند و سرانجام این مباحثه‌ی طولانی، آن است که «عاشق» در می‌یابد که برای تحقق آرزوی نهایی‌اش که همان نیل به‌هویت آرمانشهری است، ناگزیر از رها کردن دستاویزهای کهن و مسئولیت‌پذیری و کنار گذاشتن یاس و سرخوردگی است.

بازتاب دیگر آرمانخواهی نیما را باید در گرایش آگاهانه‌ی او به مکتب رمانتیسم مشاهده کرد. رمانتیسم که در یک کلام، مکتب چیرگی خیال کمال طلب بر عقل معاش است؛ در اروپای قرن نوزدهم پس از نهضت کلاسیسیسم روی کار آمد و زبان آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه بود. این مکتب ادبی که با کنار گذاشتن ارزش‌های اشرافی و بها دادن به احساسات فردی، خیزشی انقلابی در عرصه‌ی ادب، اجتماع، فرهنگ، سیاست و اخلاق به‌شمار می‌رفت، در ایران پس‌امشروطه برای شعرا و نویسندگان جوان و نوگرایی چون نیما جاذبه‌های فراوانی داشت. مکتب رمانتیسم در ذات خود هر آنچه که این شاعر آرمانگرا در جستجوی آن بود، تبلیغ می‌کرد و در واقع پرچمدار اندیشه‌ی آرمانشهرگرایی بود. ارزش‌هایی چون آزادی‌های سیاسی، حقوق فردی، تساوی طلبی زنان و اصلاحات اقتصادی به‌نفع زحمتکشان جامعه، همگی در آثار رمانتیک اروپایی که مستقیماً یا از طریق ترجمه در دسترس جوانان بود، تجلی می‌یافت و طبیعتاً در آثار شاعران ایرانی طرفداران زیادی داشت. (ثروت، ۱۳۹۱: ۶۱) البته باید توجه داشت که نیما در این شیوه هرگز افراطی عمل نکرد و اندازه نگاه‌داشت و رمانتیسم او در عین توجه به آرمان‌های اجتماعی این مکتب، فزونتر طبیعت‌گرا است و در واقع او نخستین کسی بود که این نگرش را از اروپا وارد زبان فارسی و اشعار سبک خاص خود کرد (طیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۰۰). نیما با آن همه مخالفت، جسورانه چنان که طبع یک‌روستایی ایجاب می‌کند، ایستادگی کرد و راه خود را رفت و آنچه که گفته بود مسیر را هموار ساخت و برای جماعتی که مدت‌ها بود که از کهنه‌گویی و سبک به‌ابتدال کشیده شده‌ی دوره‌های پیشین، دلزده شده بودند، دریچه‌ای باز کرد تا از آن نگاه، طبیعت‌دنیای پیرامون خود را تماشا کنند. او از عناصر ساده طبیعت آرمانشهر خود را بنا کرد. از دامن جنگل تاریک، از دریای موج و از دامن لطافت‌ها و خشونت‌های طبیعت نمادهای خود را انتخاب کرد تا با حسی نوستالژیک، دنیای آرمانی خود را به‌تصویر بکشد.

دل‌بستگی بسیار نیما به زادگاهش که آرمانشهر نوستالژیک اوست، موجب کناره‌گیری‌اش از مظاهر تصنعی مدنیت پوشالی را فراهم آورد. او که هیچگاه در شهری چون تهران، که برای وی دقیقاً نماد قطب مقابل آرمانشهر است، احساس امنیت نمی‌کرد؛ همواره خود را پرنده‌ای مهاجر می‌دانست که از وطن مالوف به‌دور افتاده و هویت خود را از دست داده است:

من که دورم از دیار خود، چو مرغی از مقر
همچو عمر رفته امروزم فراموش از نظر
(یوشیج، ۱۳۸۶: ۲۳۴)

نیما که شاعری آزادطبع و طبیعت‌گرا بود، میل به‌رهایی بی‌مرز داشت و قوانین جامعه‌ی ناساز با روح لطیف خود را نمی‌پذیرفت، زیرا آن‌ها را با آرمانگرایی ذاتی‌اش در تضاد می‌دید و طبع روستایی، خشن و جنگنده او با سکوت شهریان در برابر ظلم سازگار نبود. از این رو، در شعر نو ابداعی خود را بستری برای رساندن فریاد اعتراضش قرار داد.

۲- اندیشه‌های آرمانشهری والت ویتمن

دستاورد بزرگ ویتمن در ادبیات مدرن، پایه‌گذاری شعر آزاد کاملاً آمریکایی است. او زمانی اقدام به انتشار کتابش کرد که شعر رایج زمان، در قالب‌های وزین و فاخر مرسوم انگلیسی بود. شعر آهنگین ویتمن مرزهای فرم کلیشه‌ای شعر را شکست، قالب آزاد او مبتنی بر استفاده از جملاتی بلند، چندبخشی و روایت‌گونه‌است که جابه‌جا از تکنیک‌های شعر و الگوهای وزن دلخواه شاعر بهره برده، اما هرگز تسلیم قالب‌ها و قواعد وزنی شعر مرسوم نشده‌است. مقدمه‌ی *برگ‌های علف* که در واقع مانیفست شعر آزاد ویتمن است، هم قالب و هم محتوای شعر را در بر می‌گرفت و بیانگر لزوم آغاز شعر مدرن آمریکایی و کنار گذاشتن سنت شعر انگلیسی به‌ارث رسیده از بریتانیا بود. شعری که به‌مقتضای جغرافیای بکر و وحشی آمریکا و فرهنگ چند ملیتی آن است (Withman, 1964:3). شعری آرمانگرایانه که هدفش برپایی نظمی نوین مبتنی بر آزاداندیشی و نوع‌دوستی بود و به‌دور از قیدهای دست و پاگیر سنت شعر انگلیسی. شاعر، اجباری برای متعادل ساختن مصراع‌های شعر خود با افزودن کلمات اضافی نداشت. ویتمن موسیقی شعر را همچون پرواز پرندگان در آسمان و یا شناور شدن ماهی در آب تعبیر می‌کرد و به‌قواعد مرسوم عروض شعر کلاسیک بی‌اعتنا بود (فرنان، ۱۳۳۴: ۵۵-۵۶).

بدین‌سان ویتمن مسیری نوین در ذهنیت و زبان شعری عصر جدید آمریکا ارائه داد که علی‌رغم انکار اولیه‌ی بیشتر صاحب‌نظران، به‌تدریج ارزش‌ها و مزایای خود را پیش روی نسل جدید سخنوران قرار داد. هنگامی که مجموعه‌ی سروده‌های ویتمن در سال ۱۸۵۵ منتشر شد، منتقدان برآشفته و حیرت زده و خشمگین در برابر شاعری که زنجیر سنت‌های اجتماعی و ادبی و اخلاقی را درهم شکسته و نظام مآنوس و مألوف را درهم ریخته بود؛ قد علم کردند (ویتمن، ۱۳۸۳: ۹)؛ چرا که سروده‌های ویتمن در واقع قیام بر ضد سنت‌های کهن ادبی بود. او انتقادهای خود را متوجه سنت‌های کهن اجتماعی کرده بود و می‌خواست همه‌ی سدها و

دیوارها را یکجا بشکنند. محور اشعار ویتمن، انسان و شأن انسانی بود و منبع الهامش هزاران کارگری بودند که در آفتاب عرق می‌ریختند و در گرداب تلاش و زحمت روزانه‌ی خود دست و پا می‌زدند. اشعار ویتمن سرشار از بلاغت و آتش و هیجان، قلب جامعه‌ی خودخواه و پول‌پرست آمریکا را نشانه رفته بود و سروده‌هایش به مذاق سرمایه‌داران کارخانه‌دار و بازرگانان و سوداگران و رباخواران و سیاست‌بازان خوش نمی‌آمد. باین‌حال، ویتمن هرگز تسلیم نشد و هر بار که امکان تجدید چاپ اشعارش فراهم می‌شد، نمونه‌های جدیدی بر اشعار قبلی‌اش می‌افزود و بر درستی راه خویش، پای می‌افشرد. سرانجام مقاومت او ثمر داد و پس از گذشت یک‌دهه، جامعه‌ی ادبی آمریکا مسیر جدید ویتمن را به رسمیت شناخت. او اکنون پیشاهنگ شعر مدرن به‌شمار می‌رفت و بدینگونه بود که بسیاری از طلایه‌داران شعر نو آمریکا چون والاس استیونس، هارت کرین و ازرا پاوند و بسیاری دیگر ریشه در بستری دارند که وی برای شعر و ادبیات آمریکا فراهم آورده است. دیوید هربرت لارنس^۱ منتقد و نویسنده‌ی مشهور بریتانیایی چندسال پس از درگذشت ویتمن، در عباراتی که ممکن است اغراق‌آمیز جلوه کند؛ او را بزرگترین شاعر آمریکایی می‌داند و اعتقاد دارد که «ویتمن پیشرو پیشروان است و هیچ شاعری نمی‌تواند از او پیش‌تر رود، چرا که او در پایان بزرگ‌راه خیمه زده است» (Lawrence, 1954:403)

ویتمن به طرز شگفت‌انگیزی با موج مخالفت‌ها و انکارها به آرامی مقابله کرد. هرچند منزوی و خانه‌نشین شد؛ اما، روحیه‌ی خود را شاداب نگاه‌داشت. انسانی که در راه رسیدن به هدف متعالی خود این همه مورد بی‌لطفی و بی‌مهری قرار گرفته بود، چگونه ممکن است در اشعارش باز این چنین شادکام و زنده‌دل باشد و نغمه‌ی «سلام به دنیا» سر دهد و همان انسان‌ها و دنیا را مورد ستایش و عشق بی‌پایان خویش قرار دهد و خوشبختی را حتی در کمترین چیزها در کنار آن‌ها بجوید؟ صمیمانه به عبور یکرود در بستر خاک بیامیزد و با تماشای این مظاهر طبیعت، تمام سختی‌های پیش آمده را به دست فراموشی سپارد و اعتقاد داشته باشد که حتی دشمنانش هم حظی از انوار آسمانی برده‌اند و شایسته محبت‌اند:

«دشمن من مرده است... بشری که چون خود من در کالبد نوری از

الوهیت به‌ودیعه گذاشته شده بود، مرده است...

به‌چهره‌ی آرام و سفید او که درون تابوت قرار گرفته می‌نگرم

^۱ David Herbert Lawrence

به‌او نزدیک می‌شوم،

خم گشته و به آرامی بوسه‌ای بر گونه‌های پریده‌اش می‌زنم...»

(ویتمن، ۱۳۹۵: ۵۰)

ویتمن؛ سعادت را در همان چیزی می‌جوید که در دست دارد و فراتر از آن نمی‌خواهد. به‌آنچه که طبیعت بدو ارزانی داشته، قانع است و خوشوقت؛ به‌تعبیر خودش «اختران را نزدیکتر» نمی‌خواهد؛ زیرا می‌داند سهم او از آن‌ها همین است که می‌بیند و بهره‌ی خود را از همان یک‌رگه نوری که از آن‌ها می‌تراود، به‌دل می‌نوشد. زیاده‌خواه نیست و سعادت را در ناکجاآباد و جهان اسطوره نمی‌جوید. شهر آرمانی او در زیبایی بکر تمام سرزمین‌ها نهفته است. در همسایگی کشاورزان و کارگران با دستانی پینه بسته:

«چه می‌شنوی والت ویتمن؟

آواز مرد کارگر و همسر مرد دهقان را می‌شنوم...»

(ویتمن، ۱۳۸۳: ۴۲)

خوشبختی او در دانه‌دانه‌های ریز زیستن در هر موجود زنده و غیرزنده‌ای نهفته است که در وجودش با هم اتحاد می‌یابند و ناگهان روح زود جوشش را بر می‌انگیزند و او را به‌تماشای کیفیت‌های فرا واقعی جهان می‌برند. او از ماندن و درجا زدن بیزار است، زیرا روح او نمی‌تواند تنگنا و انزوا را بپذیرد. او همیشه جاده را برمی‌گزیند؛ زیرا می‌خواهد در گذار خود، از هستی هر جنبنده‌ای، خواه گندمزاران یا دوشیزگان خوش‌لباس باشند؛ سهم خوشبختی خویش برگردد. بهشت او در زمین است؛ در همین‌جا. در لحظه‌ها. در اشیای ملموس کاملاً عادی. فردا هرچه می‌خواهد پیش آید. فردا که آمد، خوشبختی را هم با وزش نسیم و تلالوی آفتاب خواهد آورد:

«خرامان و سبک دل راه گشاده را در پیش می‌گیرم،

آزاد و تندرستم و جهان در برابر من است،

جاده‌ی دراز قهوه‌ای رنگ پیش پای من است و هر جا که بخواهم می‌رود» (همان: ۱۹۴)

ویتمن در اسف‌بارترین لحظه‌ها هم، رگه‌های شادی را می‌جوید و در هنگام سرودن شعر، گویی با تجدید خاطره‌ای در ذهن، خاطره‌ای زیبا و درخشان؛ می‌خواهد از آلام درون خود بکاهد؛ زیرا خوب می‌داند غم زندگی پایدار نیست. غم می‌گذرد، آنچنان که عمر افسار گسیخته می‌رود. پس انزوا و دل به‌اندوه ناروا سپردن چه معنا دارد؟ آدمی باید در دل سیاهی

شب، زیبایی‌های درخشان و پر حجم را نظاره کند و روح خود را در جریان ماه سیال جاری سازد:

«من، سراینده‌ی دردها و شادی‌ها،

پیوند دهنده‌ی امروز و فردا،

که همه‌ی اشارت‌ها را در می‌یابم تا آن‌ها را به‌کار برم،

اما به‌تندی از آن‌ها فراتر می‌روم،

و نغمه‌ی خاطره‌ای را می‌سرایم...» (همان، ۱۷۲)

ریشه‌های این شیوه‌ی نگرش شاعر به‌غایت سعادت انسانی را باید در باورهای اومانیستی و انسان‌گرایانه‌ی او جستجو کرد. پیام همه‌ی سروده‌های او تبلیغ اصل اصالت و محوریت آدمی است. از این حیث، والت ویتمن را باید یکی از تأثیرگذارترین شاعران بر اندیشه‌های اومانیستی در آغازین دهه‌های سده‌ی بیستم دانست که در جای جای سروده‌هایش نغمه‌های قداست بشری را با لطافت و جسارتی خاص سر می‌دهد. او ستایشگر انسان بی‌آلایش است، انسانی که مظاهر تمدن جدید هویت او را مسخ نکرده است. شهر آرمانی ویتمن که آن را با تعبیر کنایی "شهر بزرگ" وصف می‌کند، عاری از همه پلشتی‌های مادی و معنوی است که توسط زورمداران در زوررقی از مدرنیته پیچیده شده و در صدد فتح آخرین سنگرهای معصومیت انسانی است. او در توصیف آرمانشهر خود، چنین سخن را آغاز می‌کند:

«شهر بزرگ آنجاست که دارای برترین مردان و زنان است...»

چنین جایی، اگر از چند کلبه‌ی محقر هم ترکیب یافته باشد، بزرگ ترین شهر دنیاست...».

و سپس ضد آرمانشهر موجود را اینگونه در هم می‌کوبد:

«... نه محلی که کارخانه‌ها و مخزن‌های مصنوعات در آن فراوانند،

نه محل ملاقات‌ها و تعارفات بی‌شمار،

نه محل بلندترین عمارت‌ها که اجناس دنیا را می‌فروشدند،

نه محل کامل‌ترین کتابخانه‌ها و مدارس،

نه محلی که پول در آن بسیار است،

نه محلی که جمعیت آن بی‌شمار است.

هیچکدام این‌ها شهر بزرگ نیستند...»

آنگاه تصویری بس زیبا از مدینه‌ی فاضله‌ی خود ترسیم می‌کند:

« آنجا که قوی‌ترین نسل سخنوران و دلاوران زندگی می‌کنند،
آنجا که وطن از همه چیز عزیزتر است و هم او پاداش عشق وطن پرستان را می‌دهد،
آنجا که یادگارهای دلیران در گفت و گوی مردمان جا گرفته‌اند،
آنجا که اعتدال و احتیاط مراعات می‌شود،
آنجا که مردمانش به یاری خرد و دانش از قانون بی‌نیازند،
آنجا که از اسارت خبری نیست،
آنجا که حفظ حقوق، بزرگترین آرزوی افراد است، و رئیس و مدیر و حاکم، تنها اجیر مردمند،
آنجا که اطاعت وجدان و اعتماد به نفس را به کودکان یاد می‌دهند،
آنجا که در هر کار نشانه‌ی برابری نمایان است،
آنجا که دوستان صدیق با وفا گردآمده‌اند،
آنجا که زن و مرد از آرایش به‌دورند،
آنجا که خون سرخ در رگ پدران جاری است،
آنجا که تن مادران سالم و تواناست،
آنجا که شهر بزرگ پدیدار است! » (Whitman, 1964: 170)

۳- تطبیق اندیشه‌های آرمانشهری ویتمن و نیما

نیما بی‌گمان با شعر و شخصیت ویتمن و نوآوری‌های او آشنایی داشت و چه بسا از راه مطالعه‌ی ترجمه‌ی فرانسوی اشعار ویتمن، در بدعت‌گذاری‌های خود از وی تأثیر گرفته بود؛ چنانکه در سلسله مقالات «ارزش احساسات» که در آن به معرفی تحولات ادبی جهان و آرا و افکار فلسفی و هنری برخی از بزرگان دنیا می‌پردازد و در بخشی از آن ویژگی‌های شعر آزاد را توصیف می‌کند؛ به تفصیل از ویتمن و اشتراکات فکری خود با او سخن می‌گوید و به‌نوعی او را پیشوای شکستن قالب‌های سنتی معرفی می‌کند:

« والت ویتمن، تحت تأثیر زندگی در امریکا، قواعد اوزان و قوافی اروپایی را که یادگار دوره‌های ابتدایی و سادگی بودند، تقلید نکرد، بلکه متکی به اسلوب تازه‌ای در اشعار خود شد و آن شعر سفید (یعنی شعر آزاد از قید وزن و قافیه) بود. در چنین شعری، شاعر به‌هیچ وجه اسیر و معطل وزن و قافیه نمی‌شود و دست و پای احساسات و مقاصد خود را به‌توسط آن کوتاه و بلند نمی‌سازد و برای این کار کلمات زیاد و بی‌مورد را دنبال نمی‌کند. در آثار او با زیبایی‌های

دیگر شعری، روبرو می‌شویم. چیزی که هست، آهنگ تصنعی موزیکی وزن و قافیه قدما که حالت یکنواختی آن وقتی تکرار شود، مثل صدای چرخ‌خیاطی هوش و حواس ما را به‌هر جا که بخواهیم منتقل می‌دارد، در آن نایاب است. زیرا که اشعار نثر مانند ویتمن، با وسایط دیگری، راه جلوه‌ی خود را به‌دست می‌آورد. افزون بر این، اشعار این شاعر بنا بر اوضاع اجتماعی و کارخانجاتی امریکا، احساسات زندگانی پر از حرکت و فراز و فرود دنیای کار و ماشین را شامل می‌شود. دنیایی که در آن ماشین، سرعت و وضع نیازمندی‌های زندگی را تأکید می‌کند و هر روز به‌واسطه غلبه‌ی انسان بر طبیعت، اسراری نو مکشوف می‌دارد، و مبارزه و پیشرفت روزانه را از هر راه، در آن معنی‌دار می‌سازد.» (یوشیچ، ۱۳۵۱: ۸۳)

تفصیلی که نیما در توضیح سنت‌شکنی ویتمن آورده است، به‌روشنی حاکی از این است که نیما با زیر و بم و شاخصه‌های فنی شعر ویتمن آشنایی داشته و طبیعی است که از جهات گوناگون تحت تاثیر روش و افکار ویتمن از جمله اندیشه‌ی آرمانشهری او قرار گرفته باشد. همچنین بنا بر آنچه که در باب شرح حال و روحیه‌ی ه ساختارشکنانه‌ی ادبی ویتمن و نیما گفته شد؛ وجود مشابهت‌های قابل توجه در کارنامه‌ی ادبی این دو شاعر نوآور طبیعی می‌نماید.

مهمترین وجه اشتراک فکری ویتمن و نیما در عرصه‌ی آرمانگرایی را باید تفکر آزادی‌طلبی و رهایی از قید و بندهای کهن دانست. چنانکه پیشتر گفتیم؛ والت ویتمن شاعری آزاده و تحولگرا بود و استبداد جباران را نمی‌پذیرفت. او شاعر دموکراسی بود و به‌راستی که وی التهابات و جنب و جوش دوران آغازین دموکراسی کشورش را با تمام وجود احساس کرده و با چیره‌دستی و ظرافت مجسم ساخته است. این دوران نشو و نما و گسترش دموکراسی غنی‌ترین منبع الهام شاعر است و اشعار زیبای او در این باره؛ گویای عشق بی‌پایان او به‌آزادی و عدالت است (علایی حسینی، ۱۳۷۸: ۳۴۹).

از این سو نیما هم به‌اقتضای تحولات سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب مشروطیت، با دید تازه‌ای به‌دنیا می‌نگریست و چون ویتمن با سنت‌شکنی و کنار گذاشتن اصول گذشتگان در شعر و شاعری، دغدغه‌ی پی‌افکندن رسم و راهی تازه برای بیان آمال و آرزوهای انسان عصر مدرن، داشت. او همچون ویتمن به‌خوبی پی برده بود که برای دستیابی به‌شعر آرمانی زمانه‌ی نو که منادی ارزش‌های جامعه‌ی مطلوب و متعالی باشد، راهی بجز کنار گذاشتن

شیوه‌ها و مظاهر تفکر کهن و پوست‌اندازی ذهنی و زبانی وجود ندارد. از این رو شعر نیما و ویتمن را می‌توان براندازی گفتمان‌های ادبی غالب در ایران و آمریکای آن دوران دانست؛ چرا که «هدف گفتمان‌های ادبی غالب در عصر نیما و ویتمن، حفظ سنت‌های ادبی بود؛ اما این دو با مقاومت و به‌چالش کشاندن گفتمان ادبی غالب، صدای خود را به‌گوش همگان رساندند (اسدی امجد و روحانی منش، ۱۳۹۳: ۲۳).

نیما از نظر شخصیتی نیز همانندی‌هایی با ویتمن داشت. او همچون همتای آمریکایی‌اش از رنج‌های طبقه‌ی فرودست جامعه که خود عضوی از آن بودند، آگاه بود و برقراری سامانی نو را که برهم زنده این نظام ضد انسانی باشد، آرزو می‌کرد. هر دو شاعر، در عین برخورداری از روحیه‌ای ستیهنده که لازمه‌ی ستیز با کهن‌گرایان است، با طبیعت مأنوس بودند و طبیعت را در شکل وحشی و رام نشده ستایش می‌کردند و عناصر طبیعی را در شعر خود با بیانی رمانتیک و در قالب نمادهایی لطیف به‌تصویر می‌کشیدند (ویتمن، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۲).

به‌هر حال دست روزگار سرنوشتی تقریباً مشابه را برای این بنیان‌گذاران شیوه‌ی نو شاعری رقم زد. انبوه مخالفان و انکارکنندگان در هر دو کشور، در برابر این پرچمداران نوگرایی، به‌جرم هدم سنت‌های پیشین صف آراستند و آن دو را را آماج شدیدترین حملات، حتی در قالب توهین و هجو قرار دادند. طرفه آنکه با فرونشستن گرد و غبارها و گذشت زمان، به‌تدریج نسل جدید هر دو سرزمین، به‌ارزش‌های والای این پیشگامان ادبیات نوین پی بردند و عنوان شایسته "پدر شعر نو" زینت‌بخش نامشان شد.

بشردوستی، عشق به‌زندگی و حقیقت آن از مهمترین مضامین آرمانجویانه‌ای است که در اشعار ویتمن و نیما مشاهده می‌شود. هر دو شاعر در سروده‌های خود با بی‌تابی و تکاپویی خستگی‌ناپذیر در جستجوی دست‌های انسان‌هایی ساده و شرافتمندند. عشق و دلبستگی آن‌ها به‌مردمان چنان شدید است که گویی هرعشق و دلبستگی دیگری در زیر گام‌های بلندشان از هم می‌پاشد. همین هماغوشی با زندگی و انسان‌ها است که درد تنهایی آن‌ها را شفا می‌بخشد (علائی حسینی، ۱۳۷۸: ۳۴۷).

از دیگر شباهت‌های آن دو، به‌تفکر آرمانشهری نیما و ویتمن اشاره کرد، می‌توان به‌نوعی روحیه تمدن‌گریزی و دلبستگی به‌طبیعت بی‌آلایش آنان نگریست؛ چنانکه نیما در گریز از

اسارت و شهر و تمدن و آداب تصنعی، زندگی را بکر می‌خواهد و آرامش زندگی بدوی را صمیمانه می‌ستاید. مأوای او کوهستان است. جایی که ماه در چشمه جاری باشد و نسیمی خنک با صدای ملایم و نغمه پرندگان در هم آمیخته باشد. نیما این فضا را صمیمانه می‌ستاید و سرزمین آرمانی او آنجاست:

« من از این دونان شهرستان نیم خاطر پر درد کوهستانیم
بنده‌ی تنهایی‌ام تا زنده‌ام گوشه‌ای دور از همه جوینده‌ام
هر سری با عالم خاصی خوش است هرکه را یک چیز خوب و دلکش است
من خوشم با زندگی کوهیان چون که عادت دارم از طفلی بدان»
(یوشیج، ۱۳۹۲: ۳۰۰، ۳۰۱).

والث ویتمن، شاعر زیبانگر و خیرخواه، نیز چون نیما هرچه را که بکر و دست نیافتنی باشد به‌جان می‌طلبد. زیبایی را حتی از «برگ‌ها و گل‌های پیش پا افتاده‌ترین علف‌ها» نیز می‌جوید و می‌بیند و بدان دل می‌بندد:

«سال‌ها برای سیراب کردن روح تشنه‌ام،
آنچه را زمین به‌من داد؛ فرو بلعیدم،
سال‌ها جنگل‌های شمال را به‌زیر پا داشته‌ام،
و روزها ریزش آبشار نیاگارا را تماشا کرده‌ام،
دشت‌ها را در نوشته‌ام و سینه‌هاشان را خفته‌ام...»
(ویتمن، ۱۳۸۳: ۱۵۲)

ابراز علاقه به آرمانشهر نوستالژیک یا وطن مالوف، دیگر جنبه‌ی همانندی ویتمن و نیما در این عرصه است. ویتمن در بسیاری از اشعارش از جمله در شعر "در آن هنگام که به‌همراه اقیانوس زندگی فرو می‌شدم"، زادگاه خود "پامانوک" را ستایش می‌کند و با ابراز دلتنگی برای شهر آرمانی خود و ذکر زیبایی‌های بکر و دل‌انگیز آن از دلتنگی خویش سخن می‌گوید. نیما نیز همچون ویتمن، در اشعاری مانند «به‌یاد وطنم» زادگاه خویش را به‌عنوان یک‌خطه‌ی خاص و تکرار ناشدنی، دور و دست نیافتنی می‌ستاید و به‌علت دوری از آن، خود را همچون پرنده‌ای در قفس می‌بیند که آرزویی جز دیدار دوباره‌ی آن ندارد.

آزادی از اسارت قید و بندهای مادی و معنوی، دیگر وجه مشترک اتوپیای نیما و ویتمن است. هر دو شاعر رویای مشترک آحاد بشری، یعنی آزادی را در سر می‌پرورانند و از اسارت خود و جامعه‌شان به‌تنگ آمده‌اند و شهر آرمانی خود را سرزمینی می‌دانند که در آن زنجیر بردگی از دست و پا و ذهن مردم جامعه باز شده و در پرتو قانون، حرمت نفوس بشر مراعات می‌شود:

«از زمین برکنید آبادی تا به‌طرح نوی کنیم آباد
به‌زمین رنگ خون بیاید زد مرگ یا فتح، هرچه بادا باد
یا بمیریم جمله یا گردیم صاحب زندگانی آزاد...»
(یوشیج، ۱۳۹۲: ۸۱)

و همسان نیما، ویتمن در این باب این گونه سروده است:

«برادرم یا خواهرم، همچنان بی‌باک باش!

از پا منشین به‌رغم حادثات، آزادی را باید نگهبان بود؛

آزادی نه چنان است که یک یا دو بار شکست، یا بارها شکست،

یا بی‌اعتنایی و حق‌ناشناسی مردم، یا پیمان‌شکنی،

یا صف‌آرایی سرنیزه‌های زور و قدرت. سربازان و توپ‌ها

و قوانین جزایی،

آن را سرکوب کند و از میانه بردارد» (ویتمن، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

بدیهی است که نیل به‌چنین مقصودی آسان نیست و برای رسیدن به‌چنین جامعه‌ای باید بهایی سنگین پرداخت. جانباذانی که سر در راه تحقق این مهم می‌نهند؛ آزادگانی‌اند که باید اراده و الایشان را ستود و با یادکرد فداکاری آن‌ها همت و الایشان را پاس داشت و همگان را به‌پیگیری این طریق تشویق کرد. از این رو ویتمن و نیما به‌طرزی مشابه بر پیوستن جوانمردان پاک‌طینت به‌خیل عظیم آزادیخواهان تاکید می‌کنند و آنان را با به‌خاطر جان فشانی‌ها و رشادت‌های بی‌دریغشان در راه وطن می‌ستایند و از آن‌ها با افتخار یاد می‌کنند:

« ای ستمدیده مرد! شو بیدار رفت نحسی قرن‌ها بر باد
نحسی بخت این زمان بشکست به‌گدایان همه بشارت باد
بخت بد خفته است و مدهوش است تا به‌خواب اندر است این شیاد
زود خیزید و چاره‌ای سازید تا کنیدش از بیخ و از بنیاد...
(یوشیج، ۱۳۹۲: ۸۰)

و ویتمن نیز مخاطرات رسیدن به آرمانشهر آزاد را چنین بر می‌شمارد:

«هنگامی که دیگر خاطره‌ای از قهرمانان و شهیدان نماند،

و هنگامی که حیات و جان‌های مردان و زنان یکسره از سرزمین رانده شوند،

آنگاه آزادی یا اندیشه‌ی آزادی از آنجا رانده خواهد شد،

و پیمان‌شکنان اقتدار مطلق خواهند یافت.

پس ای مرد و ای زن انقلابی اروپایی، بی‌باک باش!

زیرا تا همه چیز از پا نیفتاده، تو نباید که از پا نشینی». (ویتمن، ۱۳۸۳: ۱۶۷، ۱۶۸)

تفاوت دیدگاه نیما و ویتمن در رابطه با مفهوم آرمانشهر

با وجود وجوه اشتراکی که در آرمانشهرگرایی نیما و ویتمن مشاهده کردیم، تفاوتی شاخص در چشم‌اندازهای ایشان نسبت به تحقق جامعه‌ی مطلوب به‌چشم می‌خورد. آرمانشهر نیما در هاله‌ای از غم و ناامیدی و در افقی دوردست قرار گرفته است که تحقق آن با وضع موجود ناممکن است. در واقع، شاعر سوگمندانه در شب تیره‌ای که به‌تصویر می‌کشد، امیدی مبهم به‌آینده‌ای رویایی دارد و هرچند تمام هم خود را برای نیل بدان مصروف می‌کند، اما خود را تنها می‌بیند و امیدی به‌همراهی دیگران ندارد. حال آنکه آرمانشهر ویتمن به‌آسانی و با یک‌تغییر رویه در نگرش در دیدگاه مردمان در دسترس است. چه بسا این تفاوت، پیامد طبیعی تفاوت‌های جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی آن‌ها باشد، اما به‌نظر می‌رسد که در درجه‌ی نخست، تفاوت‌های روحی و شخصیتی آن‌ها عامل این امر است.

چنانکه گفتیم که نیما شاعر طبیعت است و وطن مالوف او که به‌نوعی آرمانشهر نوستالژیکش به‌شمار می‌رود، در دل طبیعت بکر قرار دارد؛ این واقعیت به‌خوبی در دو شعر «افسانه» و «قصه‌ی رنگ پریده» دیده می‌شود. نیما از مدنیت گریزان است و دامان چشمه و ماه و جنگل و کوه جغرافیای آرمانشهر خیالی اوست. در مقابل، ویتمن آرمانشهرش را تنها طبیعت بکر نمی‌داند. در واقع شهر دل‌خواه او وابسته به‌خصوصیات اقلیمی خاصی نیست.

ویتمن تمام دنیا را وطن خود می‌داند و در هر جا که پای‌نهد، شادی خود را می‌یابد. او حتی با مشاهده‌ی پیش‌پا افتاده‌ترین مظاهر تمدن هم می‌تواند به‌وجد آید:

«و، شادی جانم، جان از قفس آزادم،

جانی که همچون آذرخش،

به‌هر سو می‌جهد!

این زمین و آن زمان را داشتن، مرا بس نیست،

هزاران زمین، و تمامی زمان را خواهانم» (همان، ۱۱۶).

ویتمن شاعری اغلب برون‌گراست. سرزنده و شاد است. حتی در مواقعی که غمگین است، غمش دیر نمی‌پاید و به‌زودی با تجربه‌ی یک نور و ستاره، نشاط خود را باز می‌یابد. او می‌داند که پایان هر پدیده‌ای مرگ است، پس چرا باید دل به‌غم بسپارد و لحظه‌های گران قدر عمر خویش را با آن از دست بدهد؟ هم‌رنگ جماعت می‌شود و به‌هر کجا که میل کند و می‌داند که زیبایی در آن وجود دارد، ره می‌سپارد. با کشاورزان، کارگران، فقرا، کودکان و هر زنده‌ای که موجود است. او مرد سفر است و معتقد است که «شناخت و تجلی روح نه از طریق جذبه و مکاشفه حاصل می‌گردد، نه از طریق فنا و از جان گذشتگی و بی‌خویشتنی و نه حتی از طریق عشق و محبت. تنها سفر راه گشاده‌ی زندگی و دیدن و احساس کردن آنچه در این راه است روح بشری را جلوه‌گر می‌سازد و به‌اوج می‌کشاند. (ویتمن، ۱۳۸۳: ۱۷) او در «سرود راه گشاده» می‌خواهد به‌وسیله‌ی عشق بین مردم پیوند زند و خود در «این لحظه» و هر لحظه با مردم پیوند یابد. چه بسا می‌داند «که همه باید با هم برادر باشیم و به‌هم محبت ورزیم» و مطمئن است که با آن‌ها زندگی پر نشاطی در پیش خواهد داشت. او شاعری دموکراسی‌خواه است و برای رسیدن به آن حتی یک لحظه امید خود را از دست نمی‌دهد. زیرا باور دارد که در دل همه رنج‌ها خوشبختی از آن اوست. آرمانشهر او هم در همین جاست، در کنار همین مردم. فقط باید سفر کرد و آن را در تجلی نگرش خود به‌دست آورد. به‌باور او تغییر نوع نگاه به رنج‌ها و مشقت‌های زندگی آن را زیبا و تحمل‌پذیر می‌سازد. او صادقانه به‌تمام مردم، حتی دشمنانش، هم عشق می‌ورزد و انتقام و کینه در ذهنیت او جایی ندارد.

نیما در مقابل، مرد دشت‌های فراخ و کوهستان‌های استوار، صعب‌العبور و دور افتاده است. از مشاهده‌ی پلشتی‌ها سرشار از غم می‌شود و جهالت‌ها برآشفته‌اش می‌سازند. غفلت را بر نمی‌تابد و از سازش با ظلم به‌خشم می‌آید و زمانی که رسم و آیین خوارکننده‌ی شهرستان را با روح بزرگ و آرمانخواه خود ناسازگار می‌بیند؛ همچون ببری زخمی به‌کوهستان پناه می‌برد و

غم دل خویش را به کوه و چشمه می‌گوید. نیما در اغلب اشعار خود برای جامعه و آینده‌ی آن ابراز نگرانی می‌کند و هنگامی که شب فرو می‌گسترده؛ این درد دل خود را با او در میان می‌گذارد. او بر خلاف والت ویتمن به مردم زمانه‌ی خویش امیدی ندارد؛ با این حال نومید مطلق هم نیست و ایمان دارد که هر چند دیر و دور، ولی به هر حال، پس از شب سیاه و جانگزا صبح سپید در راه است. البته او در عین مردم‌گریزی‌اش به ایشان عشق می‌ورزد و پیوسته نگران حال آنان است و برای بیداری آن‌ها دائم به تکاپو است، ولی در کل تجربیات شخصی‌اش او را به‌انزوا سوق می‌دهد.

گفتیم که ویتمن مرد سفر است، و تعالی روح بشر را در سفر کردن می‌یابد. اما او در این سیر آفاق و انفس، در کنار پلیدی‌ها زیبایی‌ها و طراوت‌ها و شادی‌ها را هم می‌بیند. در باور او پلیدی امری عارضی است و این شادی و زیبایی است که اصالت دارد. اما در ذهنیت نیما که در شعری چون «بخوان ای همسفر با من» تجلی می‌یابد، بر سیاهی و پلیدی‌ها تأکید می‌شود؛ به‌دیگر سخن او در نقد ضد آرمانشهری که گرفتار آن است، بیشتر زشتی‌ها و نابسامانی‌ها و درشتی راه را ملاحظه می‌کند:

«ره تاریک با پاهای من پیکار دارد

به هر دم زیر پایم راه را با آب‌آلوده

به سنگ آکنده و دشوار دارد؛

به چشم پا ولی من راه خود را می‌سپارم.

جهان تا جنبشی دارد، رود هر کس به راه خود،

عقاب پیر هم غرق است و مست اندر نگاه خود.

نباشد هیچ کار سخت کان را در نیابد فکر آسان ساز،

شب از نیمه گذشته است؛

خروس دهکده برداشته است بانگ آواز؛

چرا دارم ره خود را رها من؟

بخوان ای همسفر با من!»

(یوشیچ، ۱۳۹۲: ۷۳)

ویتمن شاعری است که بهشت رویایی خود را روی زمین و با تغییر نگرش انسان‌ها قابل تحقق می‌داند. حال آنکه نیما در اشعاری مانند «مانلی» و «قو» برای دست یافتن به سرزمین

آرمانی از قفس زمین پای فراتر می‌نهد و آرمانشهر خود را در محیطی ماورایی به تصویر می‌کشد.

نیما با همه اعتقادی که به درستی مسیر و اعتلای آرمان خود دارد، از مخاطبان خود ناامید است و یک‌تنه راه دشوار آزادی را می‌پیماید. این طرز نگرش آشکارا در سروده‌ای چون شعر «مہتاب» به چشم می‌خورد. جامعه‌ای که در این شعر توصیف می‌شود، یک‌ضد آرمانشهر تمام عیار است که شاعر با وجود تلاش‌های فراوان برای اصلاح آن، سرانجام در اوج نومی‌دی مجبور به وانهادن آن می‌شود.

در مقابل، ویتمن در اکثر اشعار خود با وجود همه تباہی‌ها و سیاهی‌های اطراف از مردم، خود را ناامید نشان نمی‌دهد. او در انتهای این تونل تاریک و مدهش، برخلاف نیما باریکه‌ای از نور می‌بیند که او را به سوی شهر آرمانی هدایت می‌کند. چنانکه در منظومه‌ی «خفتگان» که مانند نیما به نقد جامعه‌ی پیرامون خود پرداخته، هر چند دردمندانه پلشتی‌ها را آشکار می‌کند، ولی ناامید نیست. خفتگان سرزمین خود را ترک نمی‌کند، بلکه ببا آن‌ها در می‌آمیزد و با سرود شعر خویش نغمه‌ی روزگاری بهتر را سر می‌دهد.

نتیجه‌گیری

آرمانشهرگرایی نمایوشیج و والت ویتمن دارای آبخور فکری مشترک است. این دو پرچمدار نوگرایی و سنت‌شکنی در شرق و غرب، دارای آمال و آرمان‌های مشترکی بودند که برخاسته از نیازها و مطالبات دوران تجدد بود. نیما هر چند در پی افکندن شعر نو از ویتمن الهام و تاثیر پذیرفته بود، اما طبیعتاً به مقتضای شرایط جامعه خود، انگاره‌هایش را بروز می‌داد. هر دو شاعر برای جا انداختن شیوه‌ی بدیع خود با سنت‌گرایان درآویختند و ناملايمات زیادی را به جان خریدند و این مسئله زندگیشان را به مسیری دشوار و پر پیچ و خم بدل ساخت که اگرچه به جایگاهی سترگ انجامید، رنج‌های بسیار نیز به همراه داشت. نیما و ویتمن در آرمانشهرگرایی خود، بر وضعیت موجود می‌شورند و اسارت در مظاهر تصنعی تمدن را بر نمی‌تابند و زندگی بی‌آلایش در دامان طبیعت و وطن مالوف خود را طلب می‌کنند و به نوعی آرمانشهر نوستالژیک آن‌ها زادگاه دوران کودکی‌شان است که اکنون به جبر زمان از آن دور افتاده‌اند. آزادی و عدالت اجتماعی دو رکن رکن آرمانشهر در همه دوران‌ها در سروده‌های نیما و ویتمن جایگاه خاصی دارند. باین حال چشم‌انداز تحقق این شهر آرمانی در ذهن آن‌ها یکسان نیست. نیما از رسیدن به شهر موعود، با رخوتی که در مردم پیرامون خود می‌بیند، تا حد زیادی

ناامید است، ولی این مسیر سخت را ادامه می‌دهد و چشم به‌آیندگان دارد. در مقابل؛ ویتمن در حوض مسکنت و درماندگی ظاهری، از نیل به‌مدینه‌ی فاضله‌ی خود ناامید نیست. او برگ‌های پیش‌پا افتاده‌ترین علف‌ها را هم شاهکار خلقت می‌بیند و بدین‌سان تغییر نگرش انسان‌ها به‌جهان هستی را نخستین و مهمترین شرط تحقق کمال می‌داند.

منابع:

- Afrasiabi, Hossein and S. Mombeini, "A Sociological Study about the Nima's Barf Poem Based on Shariati's Viewpoints by Focus on Sorrow". *Sociological Journal of Art and Literature*, vol. 7, no. 1, 1394/2015, pp. 63-79.
- Ahmad Soltani, Monireh. "Common motifs of realism in Sa'di and Walt Whitman's poetry". *Comparative Literature Studies*, vol. 3, no. 9, 1388/2009, pp. 11-26.
- Alaei Hosseini, Mehdi. "Two poets from both sides of the world, Nima Youshij and Walt Whitman", *Collection of Essays commemorating the 100th anniversary of Nima Yoshij*, Tehran, National Commission for UNESCO in Iran, (1378/1999): 341-353.
- Alizadeh Khayat, Naser and R. Sadeghi Shahpar. "The most important and fundamental yet hidden concept in Nima's Manli and Shamlu's". *JBA, Journal of Boostan Adab*, vol. 4, no. 4, 1391/2012, pp. 87-112.
- Arianpour, Y., *From Nima to Later*. Tehran, Zavvar Publishing, 2003.
- Asadi Amjad, Fazel. and M. Rouhani Manesh. "Resistance and overthrow of the dominant literary discourse in the poetry of Nima Youshij and Walt Whitman". *Language and Translation Studies*, vol. 47, no. 2, 1393/2914, pp. 23-44.
- Asil, Hojatollah. *Utopia in Iranian Thought*, Tehran: Ney Publishing, 1381/2002.

Avicenna. *The Book of Healing, Theology*. Introduction by I. Madkour and research by Qanawati and Zayed. Qom, Marashi Najafi School, 1404/1984.

Cahen, Jacques-Fernand. *History of American Literature*. Translated by Hosseingholi Hosseini Nejad. Tehran, Tahoori Publication, 1334/1955.

Darras Jacques & al. "Walt Whitman, poète de l'utopie américaine: Entretien avec Jacques Darras". *Esprit*, Number 288 (10), 2002, pp. 55-64.

Éluard, Paul. *De la force de l'amour: Excerpts of Poems*. Translated by Farid, Javad. Tehran, Negah Publication, 1393/2014.

Farabi, Aboonahr Mohammad. *Principles of the Opinions of the Citizens of the Ideal City*. Translated and annotated by S.Jafar Sajjadi, Tehran: Tahoori, 1361/1382.

Haslam, Jason. "Punishing Utopia: Whitman, Hawthorne, and the Terrible Prison". *Arizona Quarterly: A Journal of American Literature, Culture, and Theory*, Johns Hopkins University Press, vol. 73, no. 3, 2017, p. 1-22.

Ignoffo, Matthew. "The American Dream and Its Culmination in Walt Whitman." 1972 Loyola University Chicago. eCommons, https://ecommons.luc.edu/luc_diss/1190.

—————. *Leaves of Grass*. Translated by Mansooreh Bokraei. Tehran: Lian Publishing, 1395/2016.

—————. *Selected poems of Walt Whitman*. Translated by Sirius Parham. Tehran, Morvarid Publishing, 1383/2004.

Lawrence, D. H. *Studies in classic American literature*, New York, Viking Press, 1964.

- Mohammadpour, Hamdollah. "The Influence of Western Literary Translations on Nima Youshij", *Bi-Quarterly of Contemporary Iranian Literature*, no. 2, 1398/2019, pp. 49-66.
- Moore, Thomas. *Utopia*. Translated by Dariush Ashouri. Tehran: Kharazmi Publishing, 1361/1982.
- Mulla Sadra, S. M. S. *Al-Mabda wa Al-Ma'ad*. Edited by S.J. Ashtiani. Qom, Boostan-e Ketab, 1380/2001.
- Raghibdust, Shahla. "Sohrab Sepehri and Walt Whitman: roadies clear". *Literary Text Research*, vol. 9, no. 23, 1384/2005, pp. 123-141.
- Razani, A.H. and A. Niroumand. "Display of Death in the Poetry of Mowlana and Whitman". *Mowlavi Research Quarterly*, vol. 6, no. 13, 1391/2012, pp. 140-160.
- Rezaei, Roya et al. "Studying the Lifestyle of Nima Youshij in his letters (Based on the pattern of Eric Landowski)". *Pazhouhesh-e Adabiat-e- Moaser-e- Jahan [Research in Contemporary World Literature/ Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, Volume 24, no. 1, 1398/2019, pp. 119-147.
- Rovion, Frédérique. *Utopia in the History of Western Thought*, translated by Bagheri, Abass. Tehran, Ney Publishing, 1385/2006.
- Saliba, Jamil. *Glossary of Philosophy and Social Sciences*. Translated by S. Sajjadi and K. Barg Nisi, Tehran, Enteshar Co., 1371/ 1992.
- Saremi Garoui, Sakineh and A. Talebzadeh Shoushtari. "A Picture of the Ideal Society in the Gibran Khalil Gibran and Nima Yoshij's Literature". *International Conference on Literature and Comparative Research*, Gorgan, Nasim Mo'oud Cultural Institute, 1394/2015, pp. 46-62.
- Sarvat, Mansoor. *Introduction to Literary Schools*. Tehran, Sokhan Publishing, 1391/2012.

Segal, Howard Paul. *Technological Utopianism in American Culture*. Syracuse University Press, 2005.

Tabibzadeh, Omid. *A Look at Nima's Poetry*. Tehran: Niloufar Publishing, 1387/2009.

Talttoff, Kamran. *Writing Politics: A Research in Contemporary Poetry and Story*. Translated by M. Kamali. Tehran, Namak Publication, 1394/2015.

Tusi, Nasir al-Di al-Tusi. *Nasirean Ethics*, Volume 1. Edited by M. Minavi and A. Heydari. Tehran, Kharazmi Publishing, 1391/2012.

Whitman, Walt. *Leaves of Grass*. New York University Press, 1964.

Yousefi Behzadi, M. "Nīmā Yušig et les poètes modernes français (Alfred de Vigny et Paul Éluard)". *Pazhouhesh-e- Adabiat-e- Moaser-e- Jahan [Research in Contemporary World Literature/ Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 14, no. 53, Special Issue, French, 2009, pp. 121-132.

Youshij, Nima. *The Value of Emotions and Five Essays on Poetry and Drama*. Sirius Tahabaz. Tehran, Gothenburg Publication, 1351/1976.

———. *Collections of Nima Youshij Poems*, Tehran, Nik Farjam Publishing, 1392/ 2013.